

سوسن شریعتی در نامه‌ای خطاب به مهدی بازرگان نوشته: هرچه می کشیم از آدم‌هایی است که مرغشان یک پا دارد و بی توجه به میدان و چرخش روزگار بر یک طبل می کوبند.

دلمان تنگ می شود برای آدم‌های وفادار؛



به گزارش اسپاداناخبر، سوسن شریعتی در نامه‌ای که خطاب به مهدی بازرگان نوشته و در اندیشه پویا منتشر شده، آورده است: «مهندس بازرگان! نامه نوشتن به شما لذت بخش است. مرا به یاد نامه‌هایی می‌اندازد که به پدر بزرگم می‌نوشتیم. یادم نمی‌آید به پدر نامه‌ای نوشته باشم (فرصت هم نشد) ولی به پدر بزرگم چرا. در آن سال‌های غریب غربت، احتیاطی که محضرش در پدرم ایجاد می‌کرد- همانی که محضر شما نیز برایش موجب می‌شد- یادم نمی‌آید مرا که نوه بودم محتاط کرده باشد. پدر بزرگم پر شئون تر بود و کمتر در دسترس اما نامه نوشتن به او آسانتر می‌نمود. فرزند از پدر رودریاستی دارد اما از پدر بزرگم خیر. در این نسبت تو همیشه بچه می‌مانی، نوه‌ای و در نتیجه خطا پذیر و مطمئن به اغماض. سالها است رفته‌اید و پس از رفتن چینی پیدا است بر طیف دوستداران شما افزوده می‌شود. لاقلاً در میان هم‌نسلی‌های من؛ نسلی که اولین تجربه‌های اجتماعی‌اش را در مخالفت با شما همچون سیاستمداری میانه‌رو در دولتی انقلابی آغاز کرد. مثل این است که بسیاری از این هم‌نسلی‌ها هرچه پیرتر می‌شوند بیشتر طرفدار شما می‌شوند. آیا معنایش این است که نسبی است میان منشی شما و بلوغ؟ این را از خلال تحلیل‌های کسانی که از گذشته انقلابی خود فاصله گرفته‌اند می‌شود دید یا مثلاً تقابلی که همین‌ها میان پروژه شریعتی و کردار سیاسی شما می‌بینند و در این دو راه، امروزه راه شما را ترجیح می‌دهند: شریعتی اتوپیست و رادیکال در رقابت با مهندس واقعیت‌گرا و اعتدال‌گرا؛ شریعتی ایدئولوگ و مهندس آخرت‌گرا؛ شریعتی چپ‌گرا و مهندس لیبرال؛ یکی دل سپرده به عدالت و دیگری دل در گرو آزادی؛ راه‌هایی که علی‌رغم تفاوت‌ها و تشخصات هر یک، روزگاری در امتداد هم فهمیده می‌شد و امروزه در برابر هم تفسیرش می‌کنند، مشخصاتی که تابع واقعیت‌های متغیر و موقعیت‌های متفاوت بود و هست و نه برخاسته از حقیقت‌هایی ازلی-ابدی. تفاوت‌های پدر-پسری که به یک تبار تاریخی تعلق دارند و به دو دوره متفاوت تاریخی، معلوم است. هم خودش گفته است هم شما. اما تفاوت‌ها را گسست دیدن و تفسیر کردن و در برابر هم نشان دادن آدم را مشکوک به این دو راه‌هایی می‌کند که باز می‌شوند تا به نام بلوغ و رسیدن به اعتدال، انتخاب میان «یا این، یا آن» اجتناب ناپذیر گردد. (حکایت ملانصرالدین است و خورش و فرزندش). آیا اعتدال همین است؟ متعادل همین است؟ آیا معنایش این است که ما موجودات معتدلی شده ایم؟ چون این را واگذاشته ایم و آن را انتخاب کرده ایم؟ آیا انتخاب میان این یا آن، ما را به اعتدال می‌رساند؟ موجودات معتدل چه جور موجوداتی هستند؟ «انهایی که با وضع موجود سلوک می‌کنند» (تعبیری از خودتان: «بیا باید با وضع موجود سلوک کرده و از راه واقعی وارد کار شویم.» این سخنان شما است در میان دانشجویان اعزامی به اروپا در سال ۱۳۱۳) حضور بیش از نیم قرن در حیات اجتماعی ما روشن می‌کند که «سلوک با وضع موجود»، در نظر شما و در منشی و منش شما، پذیرش آن نیست بلکه پیش شرط «ورود به کار از طریق واقعیت» است. به قصد تغییر و به طریق واقعی. «طریق واقعی» چیست؟ طریق واقعی طریقی است که در آن «دفع مضر و جلب مفید» محقق شود. لازم باشد با جنگ) «در انقلاب‌های فکری-ایدئولوژیک-چون منافع و نظامات به هم می‌خورد قهراً معارضه و منازعه پیش می‌آید» (لازم باشد با کار، لازم باشد با قانون، لازم باشد با صلح) (باز تعبیری از خود شما: پیامبر مرد جنگ و کار). مگر شما نبودید که در دادگاه به شاه انذار دادید که ما آخرین نسلی هستیم که با شما با زبان قانون صحبت می‌کنیم؟ نکند معنای اعتدال غیبت تخیل اجتماعی است و محصور ماندن در دایره ممکنات؟ از سر خستگی باشد یا دلزدگی. شکی نیست که «سلوک با وضع موجود» در نگاه شما پراگماتیسم هم که باشد، نه اپورتنیسم است و نه محافظه‌کاری. از همین رو دوست دارم شما را این بار به عنوان یک اصول‌گرا -اصول‌گرایی پراگماتیستی- یاد آورم. اصول‌گرایی پراگماتیست. اصول‌گرایی که اپورتنیست نیست و پراگماتیستی که اتوپیست نیست. اهل زد و خورد نیست اما مرد زد و بند هم نیست. به تعبیر فرزندتان نوید، «صداقت-مدار» است

و نه «سیاست- مدار». صداقت- مداری که به اضطرار و از سر ضرورت وارد حوزه سیاست می شود. قدرت را نصیحت می کند و لازم باشد به دست می گیرد و البته حاضر نیست به هر قیمتی نگهش دارد. در میان این دوگانه ها و ترکیب هایی که در عرصه سیاست ما باز می شود شاید بشود از ممکن بودن این دوگانه هم صحبت کرد. اصولگرایی که بیش از نیم قرن در حیات پر تلاطم سیاسی و فرهنگی ما در یک طریق سلوک کرد و نیز بیش از نیم قرن دغدغه «دفع مضر و جلب مفید» را رها نکرد و سلوک با واقعیت را پی گرفت. به خود وفادار ماند اما مقید به میدان ماند. مگر شما نبودید که در آن سال هایی که در اجماعی فراگیر بر طبل «باید گردها» کوبیده می شد با لجبازی و طنز و صراحت در ستایش «گام» های محتاط صحبت می کردید؟ یک اصول گرای کامل. مگر شما نبودید که علی رغم همین فضا و تفاوت و با این اعتقاد که نباید از دست گرفتن قدرت هراسید و آن را نجس دانست بلکه باید به آن ورود کرد و به آن جهت داد، زمام دولت را به دست گرفتید؟ یک پراگماتیست کامل. هم خود را کاندیدای ریاست جمهوری کردید و هم در مجلس اول، توسط برخی از نمایندگان مورد ضرب و شتم قرار گرفتید چرا که به افشای خشونت ها پرداختید. فیلمش هم موجود است. اگر قرار باشد بر روی این مشخصه عکسی گذاشت، همان تصویری است که شما را پشت تریبون مجلس در حال اعتراض به خشونت ها نشان می دهد در حالی که نماینده ای از آن سو به سمت شما خیز برداشته و مشت گره کرده بر شما می کوبد. از جایتان تکان نمی خورید و به صحبت ادامه می دهید. یک اصولگرای کامل پراگماتیست. نماینده مجلس و قانونگرا اگرچه افشاگر. پراگماتیستی که باورهایش را مسکوت نمی گذارد. حرکت در چارچوب ممکن را با پذیرش آن، یکی نمی گیرد. در عالم واقع آیا چنین ترکیبی ممکن است؟ موفق است؟ مفید است؟ چنین ترکیبی ممکن است اگرچه همیشه موفق و یا مفید نیست. اما یک سنت است و در بسیاری از بزنگاهها می توان فراخواندش. امروز همه کسانی که تغییر کرده اند از شمای تغییر ناپذیر به نیکی یاد می کنند. معنایش این است که دلمان تنگ شده است برای آدم هایی که علی رغم زمان و زمانه دست از شباهت به خود بر نمی دارند؟ عجیب است. هرچه می کشیم از همین آدم هایی است که مرغشان یک پا دارد و بی توجه به میدان و چرخش روزگار و تغییر گفتمان ها بر یک طبل می کوبند و با این همه دلمان تنگ می شود برای آدم های وفادار. وفادار به خود، به یک مشی، به یک سنت حتی اگر با آن همراه نباشیم. این اجماع بر سر اصول گرایی شما باشد یا به دلیل پراگماتیست بودنتان، این قدر هست که نوعی نوستالژی نسبت به شما، رئیس دولت موقت انقلابی ای که برای دن کیشوت های ریز و درشت از ملانصرالدین می گفت و همه را دلخور می کرد، سر زده است. شاید حتی بیشتر از نوستالژی. پس از شما خیلی چیزها عوض شده - با صدای بلند یا با گام های خاموش- و همین تغییرات پی در پی است که گذشته را نوستالژیک می کند و فرا می خواند. امروزه قدر ملانصرالدین را شاید بیشتر می دانیم. حکمت ها بود در پس آن طنزها و لطیفه ها... خود را جدی گرفتن و آب های سرد طنز شما که گهگاه بر سر و روهای خشمگین پاشیده می شد. کدام یک درست تر بود؟ هر کاری متعادلش خوب است! ما آدم های متعادلی شده ایم. متعادل؟ نه. معتدل!

برچسب ها: [مهدی بازرگان](#) [1]

[علی شریعتی](#) [2]